

نقدی بر الهیات معاصر غرب در نگاه شهید مطهری(ره)

# الهیات ناکارآمد عصر مدرن



از جمله علوم غربی که پس از عصر مدرن، دچار تحول و دگرگونی شد و یارادایم عصر جدید را در تعارض با آموخته‌های پیش از خود تفسیر کرد، الهیات بود. علم الهیات که مبتنی بر آوره‌های مسیحیت در دنیای غرب نضج یافته بود، پس از مدرنیته، نتوانسته بود به پاسخ‌های روز فلاسفه پاسخ گوید و همین موضوع زمینه طرد الهیات را از میانه علوم دیگر به‌سادگی فراهم کرد. آن مقدار باقی مانده از الهیات نزد برخی، درواقع تفکرات التقاطی و مشسرکانه ره‌یافته به مسیحیت و یهودیت را ادامه داده است و نوع برداشت فلاسفه جدید از وجود خدا، از حقیقت خداشناسی فاصله زیادی دارد. در نوشتار زیر با بررسی الهیات لیبرال و کمونیستی، جهت گیری مدرنیته نسبت به الهیات یا تگاهی به آثار استاد شهید مرتضی مطهری مورد بررسی قرار گرفته است.

#### الهیات لیبرال

لیبرالیسم معاصر نه تنها در ابتدای استیلای خود پرچم کفر و بی‌خدایی را بلند نکرد بلکه اساساً آغاز حرکت اصلاحی خود را از دین شروع کرد و مذهب پروتستان به عنوان اصلاح‌طلبی مسیحی یکی از بسترهای رشد تفکر مدرن بود. مسیحیتی که از یکسو مفهومی صرفاً قدسی و مابعدالطبیعه‌ای پیدا می‌کرد و از سوی دیگر به قول مارکس وبر، حامی منافع سرمایه‌داری قرار می‌گرفت. در ادوار آغازین بسط تفکر مدرن شاهدیم که فیلسوفان التزام به خداپاوری و مسیحیت دارند و مثلاً دکارت به عنوان سرسلسله فلسفه مدرن خود را ملزم به باور مسیحیت می‌بیند؛ اما دین و خداپاوری در عصر مدرن تحت تأثیر برخی گزاره‌ها هر چه پیشتر رفت، دستخوش تغییر گشت.

#### خدا به مثابه جزئی از سلسله علل طبیعی

یکی از نقاط انحراف در الهیات مدرن که شهید مطهری نیز آن را مورد اشاره قرار داده است، این است که خدا در تصور الهیات معاصر چنانچه آگوست کنت مطرح می‌نماید «یکی از موجودات عالم و جزئی از جهان و درواقع عاملی هم‌عرض سایر عوامل است که البته به گونه‌ای پنهان و مرموز عمل می‌کند». شهید مطهری معتقد است وقتی خداوند را در ردیف علل مجهول و ناشناخته طبیعی قرار می‌دهیم، طبیعتاً با رشد علم و کشف تدریجی سلسله علل پدیده‌ها، جایگاه خود را ترک نموده و طرد خواهد شد. به قول استاد مطهری چنین خدایی شایسته طرد شدن هم است: «این تفکر از حیث تعلیمات اسلامی صددرد غلط است. خدا از نظر معارف اسلامی در ردیف علل طبیعی نیست که ما بگوییم این موجود خارجی را خدا در دست کرده یا فلان علت طبیعی، این تردید غلط و بی‌مناسبت، میان خدا و علل طبیعی تردید یا تخلل نمی‌شود تا سؤال را بدین گونه مطرح کنیم. این نوع تفکر، تفکر ضدخدایی است.»

#### تکثرگرایی و تحریف دین

از جمله ویژگی‌های الهیات مدرن، پلورالیسم است. درواقع پس از غلبه مدرنیته یکی از اصولی که مورد توجه فلاسفه و به تبع آن الهیون قرار گرفت، تشکیک در یگانگی طریقت و رسمیت بخشیدن به تکثر آرا بود. مسیحیت که تا پیش از عصر مدرن به عنوان تنها مسیر رستگاری از سوی کلیسا معرفی می‌شد، جای خود را به انواع و اقسام ادیان و مذاهب یا تگرش‌های فلسفی، عرفانی و… داد. از آنجا که نقش دین در عرصه اجتماعی نیز محدود و شمول الهیات صرفاً در دامنه فردی پذیرفته شد، تکثر قرائت‌ها نمی‌توانست مشکل چندانی را نیز ایجاد کند.

مهم‌ترین مسهل این گرایش، ناکارآمدی مسیحیت در اثبات خود به عنوان مسیر پیشرفت، تکامل و سعادت آن هم در طول مدت بیش از یک هزاره‌ای بود که در دنیای غرب خود را استیلا داده بود.

پلورالیسم در حوزه معرفت‌شناسی دینی به این معنی است که هیچ سبک و روش یکسانی برای الهیات وجود ندارد.

این موضع، البته تا حدودی حاصل طبیعی شکست «تگرش کلاسیک از فرهنگ» است و تا حدودی نیز به این دلیل است که هیچ راهی برای اجرا و تحقق «یکسانی» در باره جامعه الهیاتی وجود ندارد. تکثرگرایی، راه را برای یک تنوع عمیق و گسترده در درون الهیات گشوده است. هر چند از جهتی می‌توان آن را به عنوان ابزاری در جهت پوشش همه اختلافات عمیق تلقی کرد.

#### آزادی؛ رکنی در تعارض با الهیات غرب

بسیاری از فلاسفه غرب در نقطه‌ای مهم‌تر و اساسی‌تر با الهیات سنتی دینی دچار تعارض شدند: «مسئله آزادی». آزادی برای انسان غربی خاصه در اندیشه لیبرالیسم به چنان موضوع مهمی تبدیل شد که به مبارزه با هر تفکری پرداخت که به‌زعم او نافی این امر می‌شد. درواقع برای اینکه «جایگاه مقدس» به آزادی بخشیده شود، همه مقدسات مورد حمله قرار گرفتند. در چنین فضایی فلاسفه حتی گاه برخلاف میل باطنی و چون نتوانستند وجود خدا را توأم با اختیار و آزادی بشر بپذیرند، تن به کنار گذاشتن باورهای خویش دادند. به عنوان مثال ژان پل سارتر می‌نویسد: «از آنجایی که به آزادی ایمان دارم، نمی‌توانم به خدا ایمان داشته باشم. چون اگر خدا را بپذیرم به ناچار بایستی قضا و قدر را بپذیرم و اگر قضا و قدر را قبول کنم، آزادی فردی را نمی‌توانم بپذیرم. و من نمی‌خواهم آزادی را بپذیرم، پس به خدا ایمان ندارم.»

به نظر شهید مطهری، سارتر دچار این اشتباه شده است که باقول خدانمی‌توان برای اراده‌انسان نقشی فعال و آزاد قائل شد. درحالی‌که ناسازگاری آزادی‌انسان و وجود خدا تفکری موهوم است که ناشی از

هیچ سبک و روش یکسانی برای الهیات وجود ندارد. این موضوع، البته تا حدودی حاصل طبیعی شکست «تگرش کلاسیک از فرهنگ» است و تا حدودی نیز به این دلیل است که هیچ راهی برای اجرا و تحقق «یکسانی» در باره جامعه الهیاتی وجود ندارد. تکثرگرایی، راه را برای یک تنوع عمیق و گسترده در درون الهیات گشوده است. هر چند از جهتی می‌توان آن را به عنوان ابزاری در جهت پوشش همه اختلافات عمیق تلقی کرد.

## اندیشه

## د

بسیاری از فلاسفه غرب در نقطه‌ای مهم با الهیات سنتی دینی دچار تعارض شدند: «مسئله آزادی». آزادی برای انسان غربی خاصه در اندیشه لیبرالیسم به چنان موضوع مهمی تبدیل شد که به مبارزه با هر تفکری پرداخت که به‌زعم او نافی این امر می‌شد. درواقع برای اینکه «جایگاه مقدس» به آزادی بخشیده شود، همه مقدسات مورد حمله قرار گرفتند. در چنین فضایی فلاسفه حتی گاه برخلاف میل باطنی و چون نتوانستند وجود خدا را توأم با اختیار و آزادی بشر بپذیرند، تن به کنار گذاشتن باورهای خویش دادند

انگاشت اراده‌خدا در عرض اراده انسانی شکل می‌گیرد. اگر مردد باشیم که افعال آدمی را به اراده خود او یا اراده الهی منسوب بدانیم طبعاً چنین شبهه‌ای بر ما مستولی می‌گردد، درحالی‌که به قول شهید مطهری: «اراده الهی در طول هر علت طبیعی و مادی و در طول اراده انسانی است نه در عرض آن.»

#### تکامل و الهیات

یکی از موضوعات مهم دیگری که الهیات مدرن را تحت تأثیر خود قرار داد و کارکرد خداوند را در خداشناسی الهیون غربی از «رب خالق» صرفاً به «خالق» تقلیل می‌دهد، موضوع تکامل و زنجیره حیات است. از زمان ارائه تئوری تکامل که در نتیجه آن خلقت امری تدریجی و تکوینی برشمرده می‌شد، یکی از پایه‌های الهیات غرب که مبتنی بر دفعی بودن خلقت با توجه به ظاهر کتاب مقدس بود دچار تزلزل شد. از نظر منتقدان الهیات حتی تئوری تکامل می‌توانست، اصل ضرورت وجود علت‌العلل را زیر سؤال ببرد. به قول شهید مطهری: «تنها با دغفی بودن جهان است که جهان نیازمند به علت و پدیداورنده است و اگر جهان یا نوعی از انواع تدریجی‌الوجود باشد، علل و عوامل تدریجی طبیعت برای توجیه آنها کافی است.»

الهیون غربی دچار انحرافی شدند که باعث تشکیک در اصول و مبانی توحیدی نیز شد. شهید مطهری(ره) این انحراف را ا اینگونه تصویر می‌کند: «به اعتقاد آنها اگر اشیایا اراده و مشیت ازلی به وجود آمده باشند، لازم است آنا و دفعتاً به وجود آیند؛ زیرا اراده خداوند مطلق و بلامانع و غیرمشروط است. لازمه اراده مطلق و بلامانع و غیرمشروط این است که هر چیزی را که بخواهد، بدون یک لحظه فاصله به وجود آید. لهذا در کتب مذهبی آمده است: امر الهی چنان است که چون چیزی را بخواهد و بگوید باش، بلافاصله آن چیز وجود می‌یابد. پس اگر جهان و موجودات جهان به وسیله اراده و مشیت الهی به وجود آمده باشند لازم می‌آید که جهان به هر شکل و هر وضعی که در نهایت امر باید موجود گردد، از همان اول موجود گردد.»

این درحالی است که خود شهید مطهری در ادامه توضیح می‌دهد این انگاشت الهیون مبنی بر جمع‌ناپذیری تکامل تدریجی و خالقیت از اساس غلط است. قدرت «کن فیکون» نافی خلقت تدریجی به واسطه علل و عوامل طبیعت نیست. در نگاه ایشان مفهوم اراده مطلق برای خداوند، آن است که هر چه را که او بخواهد، به همان نحوه که می‌خواهد انجام می‌دهد، بی‌آن که اراده‌ای فراتر از اراده وی موجود باشد. لذا اگر اراده خداوند بسر این قرار بگیرد که چیزی به شکل دفعی شکل بگیرد، آن چیز دفعتاً شکل می‌گیرد و اگر وجود چیزی را به صورت تدریجی بخواهد، به صورت آنی و دفعی به وجود خواهد آمد. حتی اگر اراده وی بر آن تعلق گرفته باشد که موجودات زنده تدریجی و طی میلیاردها سال متسلسل شوند…»

#### انحراف از خدا در الهیات مارکسیستی

شهید مطهری به سراغ الهیات مارکسیستی نیز می‌رود و می‌گوید با بررسی نظریات فلاسفه مکتب مارکسیسم نشان دهد مسیری که ایشان نیز در تبیین این موضوع در پیش گرفته‌اند، کج‌راهِه است. مارکسیسم در ابتدای راه خود از موضع اجتماعی به تخریب و نفی نهاد دین دست می‌یازد و اساساً آن را به عنوان ابزاری در دستن سرمایه‌داری برمی‌شمرد. اما اتفاقاً شهید مطهری همین مکتب به‌ظاهر نافی دین و مروج بی‌خدایی را متأثر از نوع نگرش سنتی در الهیات مسیحی برمی‌شمرد. ایشان برای اثبات این موضوع به «نظریه جبر تاریخ» هگل استناد می‌کند که ریشه در الهیات منحرف غرب دارد: «سرگذشت بشر جریان طی می‌کند و نیروهایی در کار است که آن را می‌گرداند و اداره می‌نماید، همچنان که یک چرخ دستی یا یک کارخانه با نیروی دست یا بخار جدید نیست.»

#### درنگ



## نگاه علوم انسانی اسلامی به مفهوم تجربه

متن زیر یادداشتی است از سید محمدرضا تقوی، استاد روان‌شناسی دانشگاه شیراز با عنوان واقعیت چیست؟ که در ادامه می‌خوانید.

#### د

شاید تا مدت‌ها دانشمندان تصورشان این بود که آنچه در دنیای علم مطرح می‌شود (حداقل در علوم انسانی) عیناً حکایت از کشف واقع می‌کند. اما به‌تدریج در دنیای مدرن این تصور فروریخت. بیش از نیم قرن است که اکثر فلاسفه علم به این نتیجه رسیده‌اند که دستاوردهای علمی در دنیای مدرن، تنها نوع نگاه به پدیده‌ها نیست.

مفهوم این حرف هم نه تأیید و نه ردّ دانش موجود است. تمرکز دانشمندان علوم انسانی، بر جویی از ویژگی‌های انسان، حتماً دستاوردهایی هم برای علوم انسانی دارد. بهتر است برای قضاوت درخصوص دستاوردهای علوم انسانی رایج عجله نمود و ترجیحاً تا زمان تدوین علوم انسانی مطلوب، آن را به تعویق انداخت. برای ارزیابی از نقاط قوت و ضعف هر دانشی نیاز به داشتن معیار صحت، یک دانش پایه یا ایجابی است.

تفاوت نگاه علوم انسانی اسلامی به تجربه با علوم انسانی رایج چیست؟ تجربه در دیدگاه دینی‌اعم از تجارب مادی و تجارب معنوی است. همانطور که واقعیت‌اعم از واقعیت مشهود و واقعیت غیب است. آنچه اهمیت دارد رعایت (در نظر داشتن) نسبت بین تجارب مادی و تجارب معنوی است. از منظر دینی، انسان هم به تجارب مادی و هم به تجارب معنوی نیاز دارد. نگاه علوم انسانی رایج (به دلیل انحصار توجه در عالم مشهود) به انسان به نحوی است که با توجه بیش از حد بر واقعیت‌های مشهود، این تناسب را به هم می‌زند.

در حدی باید به عالم مشهود توجه کرد که نسبت توجه به عالم غیب و شهود، متناسب با دیدگاه دینی به هم نخورد. اگر این نسبت به هم بخورد انسان بیمار می‌شود. وقتی می‌فرماید دنیا را برای اُهو و لُعب نیافریدیم یعنی دنیا هدفمند آفریده شده است. بر این اساس، هر تجربه‌ای که جهت حرکت انسان به‌سوی الله را مانع شود ولو به‌ظاهر مباح باشد نیازمند تمیین است.

پس به یک قید می‌رسیم تجربه را قبول داریم اگر اثرش تفوق توجه به عالم مشهود نسبت به عالم غیب نباشد. عالم مشهود باید در خدمت عالم غیب باشد (البتئاً از رعاً الاخره). به اندازه‌ای باید به عالم مشهود توجه نمود که در عالم دنیا زمینهگیر نشویم. انسان باید این فرمت را بیابد تا از بنجرهای این عالم خاکی سر برون کند و ببیند که در عالم چوچه‌است. این یکی از تفاوت‌های دو دیدگاه است.

در واقع، توجه صرف به عالم دنیا توسط محقق، یعنی همان نگاه سکولار به پدیده‌ها توجه به پدیده‌ها توسط دانشمند دینی، یعنی تحلیل پدیده‌ها در پرتو اهداف و غایاتی که دین برای هستی در نظر داشته است. درواقع می‌توان گفت نگاه به تجربه در منظر دینی و از منظر اومانستی، ما را به دو شکل از سوال به دو شکل از ادراک و تفسیر از یک تجربه واحد و دو شکل از پاسخ به یک سوال واحد می‌رساند و لذا ما را به دو نوع متفاوت از دانش می‌رساند. البته می‌تواند تشابهاتی (اعم از ظاهری و واقعی) هم بین این دو دانش باشد که نیازمند تبیین است.

وقتی می‌گوییم ما هم مثل اومانیست‌ها تجربه را قبول داریم معنایش این نیست که هر دو یک تجربه واحد را قبول داریم. علوم ما تجربه در فضای معنایی و مفهومی خودمان را قبول داریم. علوم انسانی رایج هم تجربه را در فضای معنایی و مفهومی خودش قبول دارد. اگر در مواردی (معمولاً جزئی) اهداف یکسان داشته باشیم می‌توانیم روی تجارب مشترک صحبت کنیم. لکن در بیشتر موارد، این دو تجربه یکی نیستند یا حداقل عیناً مثل هم نیستند. منظور از فضای معنایی و مفهومی، فضای فکری، اعتقادی، هیجانی و… محقق است که تحت تأثیر اهداف و غایات و نظام فکری یک رویکرد (سکولار یا اسلامی) شکل گرفته است.

به عبارت دیگر، جنس دو تجربه در دو فضا یکی نیست. البته مفهوم این حرف هم این نیست که تجربه دیدگاه اومانستی واقعی نیست، بلکه واقعی است و جواب هم می‌دهد. از این طرف هم تجربه رویکرد دینی، هم واقعی است و هم جواب می‌دهد. یعنی ما از دو شکل از واقعیت صحت می‌کنیم. برای نمونه وقتی دیدگاه سکولار از ابزاری برای ایجاد انگیزه استفاده می‌کند که مورد قبول دین نیست، در فضای خودش پاسخ هم می‌گیرد لیکن از دیدگاه دینی مردود است چون فضای حاکم بر این تجربه مردود است. این است که نمی‌توانیم لزوماً علمی هم است. از همین جا هم شاید بتوان نسبت به دیدگاهی که هر نوع علمی را دینی می‌داند، سوالاتی وارد نمود.

آیا واقعاً هر چیزی ر عمل ثابت شود که تأثیرگذار است علمی (و دینی) است؟ مثلاً بسیاری از افراد در اروپا برای صرفه‌جویی در مصرف انرژی، مشروبات الکلی استفاده می‌نمایند (تا در زمان سرما، بدن خود را گرم نگه دارند) و مؤثر هم است. در این صورت گزاره «صرف‌الکل باعث صرف‌جویی در مصرف انرژی می‌شود»، که (۱) در عمل درستی خود را نشان داده است، (۲) تجربه‌پذیر، (۳) تکرار‌پذیر و (۴)ابطال‌پذیر است و خصوصیات یک گزاره علمی را هم کاملاً دارا است، را باید یک گزاره علمی تلقی نماییم و به آن تن در دهیم؟!

به همین دلیل، اگر علم را در سطح تک گزاره بررسی کنیم دچار اشتباه می‌شویم. علم را باید سامانه‌ای دید و سامانه مرکب از عناصر، ارتباط بین عناصر و جهت است. در مثال بالا عناصر (چرا) و ارتباط بین عناصر مشکلی ندارند اما جهت، باطل (و مخالف دین) است.

منبع: مهر